

زبان و ادب فارسی
(نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)
سال ۶۸، پاییز و زمستان ۹۴، شماره مسلسل ۲۳۲

«تحلیلی بر دو رمان از محمدرضا بایرامی با نظری به اندیشه فوکو»

دکتر بهجت‌السادات حجازی*

دانشیار دانشگاه شهیدباهنر کرمان

چکیده

محمدرضا بایرامی از نویسندگان توانمند معاصر است که دورمان او «پل معلق» و «مردگان باغ سبز» به دلیل پرداختن او به عوامل برون زبانی مثل بافت موقعیتی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، تکثرگفتمانی را بین نسل‌ها و عصرهای متفاوت به لحاظ پیوند لاینفک این عوامل با ایدئولوژی و پیوند رمان‌ها با بافت اجتماعی و تاریخی، زمینه تحلیل گفتمان انتقادی را فراهم کرده است. از دو رمان وی «پل معلق» جنبه روان‌شناختی و «مردگان باغ سبز» جنبه تاریخی و جامعه‌شناختی قوی‌تری دارند و موضوع اصلی رمان دوم او، جستجوی هویت است. یکی از نظریه‌پردازان معروف در تحلیل گفتمان انتقادی میشل فوکوست که ظاهراً بایرامی در این دورمان از اندیشه او بهره گرفته است با این تفاوت که غرض وی همچون فوکو، از واژه «ایدئولوژی»، هر نظام فکری و گفتمان مسلط، منهای اندیشه‌های متافیزیکی و تجربه قدسی نیست. پرسش محوری نگارنده در این پژوهش، میزان تأثیرپذیری بایرامی از نظریه فوکو و توانایی وی در خلق تکثر گفتمان است و در نهایت با تجزیه و تحلیل این دورمان به شیوه توصیفی-تحلیلی، نشانه‌های تکثر گفتمان را از منظر زبانی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و ایدئولوژیکی برمی‌شمارد.

کلیدواژه‌ها: بایرامی، میشل فوکو، تکثر گفتمان، تحلیل گفتمان انتقادی

تاریخ وصول: ۹۴/۴/۱۲

تأیید نهایی: ۹۴/۱۱/۲۸

*Email: be.hejazi@gmail.com.

۱- مقدمه

در قلمرو ادبیات داستانی معاصر خصوصاً رمان‌های دهه هشتاد، بازتاب بعضی از نظریه‌ها را می‌توان مشاهده کرد که با رویکرد بومی‌سازی تغییر ماهوی یافته‌اند. از جمله آنها می‌توان به دو رمان برجسته محمدرضا بایرامی - یکی از داستان‌نویسان موفق معاصر - اشاره کرد که یکی پس از دیگری توجه بسیاری از مخاطبان را به خود جلب کرده است. رمان روان‌شناختی «پل معلق» با موضوع دفاع مقدس و پس از آن رمان تاریخی «مردگان باغ سبز» از زیباترین آثار بایرامی است که حقیقتاً توانایی قلم و بلندای اندیشه او را به تصویر می‌کشد. تجزیه و تحلیل این دو رمان و تطبیق آنها با نظریه‌های جدید، ارزش قلم و اندیشه صائب او را بر صاحب‌نظران آشکار می‌سازد و انگیزه مطالعه آن دو را در خوانندگان تقویت می‌کند.

به نظر می‌رسد بایرامی در رمان‌های خود - خصوصاً این دورمان - بیشتر به عوامل برون‌زبانی یعنی بافت موقعیتی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی پرداخته است تا عوامل درون‌زبانی. از این رو طبیعتاً زمینه تحلیل گفتمانی را بین نسل‌ها و عصرهای متفاوت فراهم کرده است. از سوی دیگر محور اصلی هر دورمان مبارزه با سلطه بیگانگان و گلابه از اختلاف آراء و اندیشه‌های درون‌مرزی است که می‌تواند از سلطه بیگانه، آسیب رسان‌تر به وحدت، امنیت و آرامش خاطر مردم یک سرزمین باشد. عوامل برون‌زبانی بدون شک با ایدئولوژی گره‌می‌خورد و ناگزیر بحث تحلیل گفتمان و تعریف‌های متفاوت از ایدئولوژی، یکی از ضرورت‌های تحقیق است. از سوی دیگر به دلیل پیوند رمان‌ها با بافت اجتماعی که رمان در آن متولد شده است و در همان بافت باید تفسیر شود، به تجزیه و تحلیل نوع گزاره‌ها، تکثر گفتمان‌ها و فرایندهای ایدئولوژیکی نیز خواهد پرداخت. ظهور تکثر گفتمان در نتیجه تجزیه و تحلیل نوع گزاره‌هایی کاربردی در متن رمان، تا حدودی مخاطب را به سمت یک تحلیل گفتمان انتقادی هدایت خواهد کرد.

در هر دو رمان پرسش‌های تردیدآمیز، نوعی نسبت‌گرایی، عدم ثبات و بی‌معنایی هر اندیشه را نشان می‌دهد که شاید در ابتدا مخاطب چنین تصور کند که نویسنده کاملاً تحت تأثیر افکار میشل فوکو بوده است. زیرا از یک سو نوع کلام فلسفی است و از سوی دیگر تلویحاً نسبت‌گرایی و بی‌معنایی را برجسته می‌کند. ولی بایرامی ظریفانه با بومی‌سازی اندیشه فوکو، فرجامی متفاوت با اندیشه و نظریه او می‌آفریند.

ما در این پژوهش از عوامل درون‌زبانی مخصوصاً نوع گزاره‌ها که منظور نظر سبک‌شناسی گفتمانی است، غفلت نخواهیم کرد. فتوحی یکی از رویکردهای زبان‌شناسانه را، سبک‌شناسی گفتمانی نامیده است و در تعریف آن می‌نویسد:

«سبک‌شناسی گفتمان، عبارت است از کاربرد روش‌های تحلیل گفتمان در بررسی متن‌های ادبی. بنابراین فایده رویکرد تحلیل گفتمان این است که سبک‌شناس را قادر می‌سازد تا زبان را در قلمروی فراتر از جمله بررسی کند و مقولاتی فراتر از جمله مانند پیوستار معنایی، پیوستار دستوری،

بافت، کنش گفتار، استنتاج معنایی به طور منظم برای توضیح و تفسیر متن ادبی به کار می‌روند.» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۱۵۲)

در این رویکرد همانند سایر رویکردها پیوند میان پنج لایه آوایی، واژگانی، نحوی، کاربرد شناختی و ایدئولوژیکی با گفتمان و نهادهای اجتماعی بررسی می‌شود. ما در این جستار به لحاظ قوی بودن جنبه ایدئولوژیکی دو رمان، بیشتر به این لایه خواهیم پرداخت و به همین دلیل «تحلیل انتقادی گفتمان» یکی از اهداف ما خواهد بود و دلیل دیگر اینکه در این رویکرد «تحلیل و توصیف هم‌سویی گفتار با کارکرد اجتماعی آن است ... و تحلیل گفتمان انتقادی از سطح توصیف متن به قلمرو تبیین رابطه محتوای متن با بیرون متن می‌رود و به دنبال کشف مناسبات زبان و قدرت، انگیزه‌های ایدئولوژیک در زبان، عوامل جامعه‌شناسیک و روان‌شناسیک است.» (همان: ۴-۱۵۳) یکی از فیلسوفان تأثیرگذار در ظهور این نظریه میشل فوکوست و نگارنده را بر آن داشت که گوشه چشمی به ایده او نیز در این راستا داشته باشد. از دو رمان بایرامی «پل معلق» جنبه روان‌شناختی و «مردگان باغ سبز» جنبه تاریخی و جامعه‌شناسی قوی‌تری دارند؛ موضوع اصلی رمان دوم، جستجوی هویت است. هرچند که درک مخاطبان این دو رمان و تحلیل گفتمان یا تحلیل گفتمان انتقادی ایشان، همواره متکی بر بافت اجتماعی، تاریخی، جامعه‌شناسی و نظام فکری و ایدئولوژیکی حاکم بر آن است؛ ولی نگارنده تلاش می‌کند تا فراتر از گفتمان مسلط در عصر خود، با حسن نیت و خالصانه به نقد تکثر گفتمان در این دو رمان از بایرامی بپردازد. میزان تأثیرپذیری بایرامی از نظریه فوکو و توانایی وی در خلق تکثر گفتمان اصلی‌ترین پرسش این جستار است.

بیشتر مقالاتی که راجع به رمان «مردگان باغ سبز» نوشته شده است، در حد اظهار نظر یا انتقاد گذرا از آن است: - مقاله «کدام حضرات حضرت؟» از محمدرضا بایرامی عمدتاً در پاسخ به منتقدین رمان «مردگان باغ سبز» نوشته شده است. وی در این مقاله هدف خود از نوشتن این رمان، «بیان وضعیت و چگونگی قربانی شدن آدم‌های معمولی و نیز اهالی فرهنگ در حین تلاطمات اجتماعی، سیاسی به یاری سرگذشت سه نسل، پسر، پدر و پدر بزرگ» تعریف می‌کند. (بایرامی، ۱۳۸۹: ۷)

-مقاله «تردید، تقصیر، عدم اختیار، نقد رمان پل معلق» که در آن صرفاً به شرحی از رمان «پل معلق» به لحاظ ساختار زبانی و محتوا پرداخته شده است. (حق شنو، ۱۳۹۱: ۱۰۶)

هیچکدام از این مقالات در نقد و بررسی این دو رمان با رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان نوشته نشده است. نقد و بررسی برجسته‌ترین رمان‌های بایرامی، افزون بر معرفی او و آثارش به مخاطبان، سیر تحول اندیشگانی و رشد توانایی نویسندگی او را آشکار می‌سازد. وی از جمله نویسندگان معاصر است که در تأثیرپذیری از نظریه‌های جدید و برقراری ارتباط میان متن رمان با رویدادهای اجتماعی، بسیار موفق بوده است.

پیش از پرداختن به این موضوع باید از گفتمان تعریفی ارائه کرد: «گفتمان بر خلاف دستور زبان که با عبارت‌ها و جمله‌ها سرو کار دارد، به واحدهای زبانی بزرگ‌تر چون بند، مصاحبه، مکالمه و متن نظر می‌افکند و به عبارت دیگر به این موضوع که چگونه جمله‌ها در زبان گفتاری و نوشتاری سبب ایجاد واحدهای معنادار بزرگ‌تری مانند بند، مصاحبه، مکالمه و متن می‌شود.» (ریچاردز و ... ، ۱۹۸۵: ۸۴)

تحلیل گفتمان انتقادی، رویکردی زبان‌شناختی است که مطالعات خود را از بافت متن و موقعیت‌ها گسترش می‌دهد و گفتمان را در گستره‌ای وسیع‌تر همچون نهادهای رسمی و صاحب‌قدرت و ایدئولوژی‌های پنهان در پس این سازمان‌ها به عنوان عوامل تشکیل‌دهندهٔ زبان و متن و زبان را شکل‌دهندهٔ ایدئولوژی‌ها می‌نگارد. (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۰: ۶۳)

«ریشهٔ این‌گونه تفکر و نگرش به زبان و گفتمان را می‌توان به آراء فیلسوفان و اندیشمندان پساساختگرا همچون میشل فوکو، بارت، ادوارد سعید، باختین، ... نسبت داد.» (همان: ۶۳)

اگر نگارنده در این پژوهش گوشهٔ چشمی به فوکو داشته است به دلیل شخصیت تأثیرگذار وی در ظهور این نظریه است. فوکو بر این باور است که «عواملی چون بافت تاریخی، روابط قدرت در جامعه، ساختارها، فرایندهای اجتماعی، فرهنگی، جهان‌بینی‌ها و زبان (کلام و متن) را شکل می‌دهند و از طریق کاربرد مستمر زبان در جامعه این بافت‌ها، روابط، ساختارها و فرایندها و جهان‌بینی تثبیت و ماندگاری شوند. بنابراین بین آن عوامل و زبان رابطهٔ دوسویه و تأثیرپذیری است و قصد عملی و کاربردی آن، این است که با مطالعهٔ کلام و متون، جهان‌بینی و روابط قدرت نهفته و ناشناخته را برای مردم عیان سازد.» (همان: ۶۴)

این روی‌کرد نقطهٔ مقابل فرمالیسم روسی است که به جنبه‌های زیبایی‌شناختی صوری متن، بیش از محتوا و پیوند بافت‌وار آن با عناصر برون‌زبانی اهمیت می‌دهد. «برخلاف دیدگاه فرمالیستی که معمولاً زبان پدیده‌ای خنثی و بی‌طرف به‌شمار می‌آید؛ در تحلیل گفتمان، زبان و متن‌ها پایه و اساس روابط اجتماعی و روشن‌گر ایدئولوژی و سازگارهای آن است.» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۵۵)

هنر نویسندگی بایرامی در این دو رمان به گونه‌ای است که هم متن رمان، بستری برای نمایش تکثر گفتمان است و هم خوانش‌های متفاوت، سبب آفرینش تکثر گفتمان خارج از متن رمان خواهد شد. به همین دلیل نظریهٔ «دریافت» و «سفید خوانی» متن، در تکثر گفتمان نقش دارد؛ زیرا یکی از نظریه‌های خواننده محور - که منشأ تکثر گفتمان است - نظریهٔ دریافت است. نامدارترین چهره‌های این نظریه هانس روبرت یاس و ولفگانگ آیزر هستند. آیزر بر این باور است که خواننده با رمزهای ذهنی یعنی قراردادهای ارزش‌های تفسیری که در حیات خاص خود پذیرفته است، با متن روبرومی‌شود. (مقدادی، ۱۳۸۷: ۵۴۵)

«متن ممکن است با خواننده‌های متفاوت، معناهای نسبتاً متفاوت برخوردار بگیرد. متون دارای امور غیرقطعی، ابهام‌ها، فاصله و شکاف‌هایی است که خواننده با تجربه و فهم خود آنها را پرمی‌کند.

آیزر این فرایند را «سفیدخوانی» می‌نامد. نظریه «دریافت» آیزر بر ایدئولوژی انسان‌گرایی لیبرال استوار است، یعنی ما در خواندن یک اثر باید ذهنی باز و انعطاف‌پذیر داشته باشیم و آماده باشیم که در باورهای خود تردید کنیم و بگذاریم که تغییر کنیم...» (ایگلتون، ۱۳۶۸: ۱۱-۱۰۹) در تجزیه و تحلیل این دو رمان خواهیم گفت که یکی از دلایل زمینه‌ساز تکثر گفتمان را در ماهیت گزاره‌ها باید جستجو کرد.

۳- رابطه گفتمان با قدرت و ایدئولوژی در اندیشه فوکو

در تحلیل گفتمان انتقادی، گفتمان با قدرت و ایدئولوژی نسبت پیدا می‌کند؛ به عبارت دیگر آفرینش هر متن متضمن قدرت و ایدئولوژی پنهان در آن است و تفسیر و تعبیر آن متن نیز متکی بر همان دو عامل است. این اندیشه با مشرب فوکو این‌گونه تعریف می‌شود که:

«هر گفتگویی از یک سو ملفوف و پیچیده در روابط و مناسبات قدرت است و از سوی دیگر خود به مثابه یک نوع فناوری و قدرت عمل می‌کند. هیچ گفتگویی خارج از روابط قدرت و در فضا و در عرصه خنثی صورت نمی‌گیرد. این رابطه قدرت همواره یک چیز ناپسند نیست، (مثلاً رابطه قدرت بین پدر و فرزند. فوکو همراه با ترسیم سه چهره اصلی قدرت، از سه نوع رابطه قدرت نیز نام می‌برد: یکی «رابطه قدرت بدون وجود فاعل اعمال گر قدرت» مثل رابطه میان پزشک و بیمار است. دوم «رابطه میان قدرت کلام و قدرت خرد است» و سومی «قدرتی که خارج از حیطه آگاهانه افراد صورت می‌گیرد.» (تاجیک، ۱۳۷۹: ۸)

در اندیشه فوکو قدرتی که پشتوانه گفتمان است، بر حقیقت هم برتری و استعلا می‌جوید و حتی تفسیر کننده حقیقت است؛ در حالی که همواره در طول تاریخ گفتمان‌های ایدئولوژیکی متکی بر حقیقت، عدالت، انسانیت و ... با گفتمان قدرت محض، سر ناسازگاری داشته است. مثلاً اسقف‌های کاتولیک برای اجرای عدالت و ارزش نهادن به حقیقت و انسانیت، اعتراض خود را با نامه‌ای به ریگان جهت کاربرد سلاح هسته‌ای اعلام می‌کنند: «سلاح‌های هسته‌ای یا دیگر وسایل کشتار جمعی تحت هیچ شرایطی نباید به منظور امحای مردم یا دیگر اهداف غیر نظامی به کار روند ... هیچ فرد مسیحی دستورات سیاست‌هایی را که هدف‌شان کشتار آگاهانه غیر نظامیان باشد، اجرا نخواهد کرد.» (فر کلاف، ۱۳۷۹: ۶-۱۴۵)

وی در تعریف حقیقت تقریباً آن را معادل با سیاست و قدرت در نظر می‌گیرد و می‌گوید: «هر جامعه‌ای خود دارای رژیم و مفاهیم حقیقت خاص خود است و آن حقیقت سیاست کلی است و حقیقت سیاست کلی عبارت است از انواع گفتمان‌هایی که آن جامعه در سردارد و از دیده‌ها پنهان است و سبب می‌شود که دیگران آن را به عنوان حقیقت بپذیرند و به آن عمل کنند.» (آفاگل-زاده، ۱۳۹۰: ۱۴۴)

وی حتی تا آنجا پیش می‌رود که قدرت را برتر از حقیقت می‌بیند: «قدرت همه چیز را خلق می‌کند، واقعیت، قلمرو و حدود و ثغور موضوع، نحوه کاربرد مفهوم صدق یا حقیقت را، حتی خود

حقیقت نیز بدون تردید یکی از صورت‌های قدرت است.» (همان: ۱۴۵)

در این دو رمان پرسش‌های تردیدآمیز، ظاهراً نوعی نسبت‌گرایی، بی‌جهتی و بی‌معنایی اندیشه را به مخاطب القاء می‌کند تا حدی که شاید چنین تصور کند که نویسنده تحت تأثیر دیدگاه تبارشناسی و دیرینه‌شناسی فوکو قرار گرفته است که هر نوع غایت متافیزیکی را رد می‌کند. (ر.ک. یادداشت‌ها) درحالی که بایرانی ضمن پرداختن به ایدئولوژی و قدرت به عنوان پشتوانه‌های گفتمان، معناگرایی و غایت متافیزیکی را اثبات می‌کند.

۴- تحلیل رمان «پل معلق»

۴-۱- خلاصه رمان

«پل معلق» یک رمان روان‌شناختی است که کشمکش‌های درونی و حسرت از دست دادن گذشته، مدام آرامش شخصیت اول آن (نادر صدیف) را برهم می‌زند. وی در هنگام خدمت سربازی متوجه می‌شود که پدر و مادر و خواهرش نیلوفر در بمباران کشته شده‌اند و چون در آن لحظه نتوانسته به خوبی انجام وظیفه کند، کوتاهی خود را دلیل کشته شدن آنها می‌داند و به همین جهت گرفتار عذاب وجدان و کشمکش‌های روحی است. وی در یک قطار حامل سربازان، شاهد گفتگوهای متفاوت افراد با اندیشه‌های ضد و نقیض است که در مسیر راه رسیدن به محل خدمت سربازی، به دلیل تخریب پل سرنوشت‌ساز برای مباره با دشمن، در ایستگاهی توقف دارند. سرانجام پل ساخته شده، به راه خود ادامه می‌دهند. نادر صدیف در پایان با شکار به موقع یکی از هواپیمای دشمن تا حدودی از بابت ادای دین به سرزمین خود، احساس رضایت خاطر می‌کند. این احساس با دیدن مجدد دختر چوپانی که چهره‌اش تداعی‌کننده خواهر از دست‌رفته‌اش (نیلوفر) است، دو چندان می‌شود.

نشانه‌های تکثر گفتمان در این رمان عبارتند از:

۴-۲- روی‌کرد روان‌شناختی رمان

حالات روحی و روانی نادر صدیف و زمان روان‌شناختی از جمله مهم‌ترین نشانه‌های روی‌کرد روان‌شناختی این رمان است که بی‌تأثیر در ایجاد تکثر گفتمان نیست.

۴-۲-۱- حالات روحی و روانی نادر صدیف

عدم اعتماد به نفس: پرسش‌های نادر که نتیجه عذاب وجدان اوست؛ زیرا به خیال خود به دلیل کوتاهی وی در سرنگون کردن هواپیمای دشمن، خانواده‌اش کشته شده‌اند. هنگامی است که بار دیگر به انجام کار مهمی وادار می‌شود که در توان خود نمی‌بیند، می‌گوید: «چرا من؟ چرا باز هم من؟ مگر نه این که امیر هم هست و مگر نه این که او هم حالا دوره دیده؟ پس چرا باید این دفاع یعنی بخش اصلی آن، به عهده سربازی گذاشته‌شود که حتی نتوانسته در شبی از شب‌ها، مسیر هواپیمایی را عوض کند تا شاید... و باز خودش را دلداری می‌داد...» (پل معلق: ۱۲۳)

حدیث نفس: شخصیت اصلی رمان (نادر صدیف) گرفتار تردید، اضطراب و افسردگی شده است

و مدام با خود حدیث نفس دارد: «چیزی از شیب کوه پایین می‌آمد؛ بی صدا اما سریع. نگاه کرد. خار غلتانی بود که تا نزدیک خط رفت و از حرکت افتاد. با خود گفت:

«تو همین خاری. همین خاری که باد هر جا بخوا می‌بره؛ ول شده و آواره، ریشه کن شده و ناتوان. نه جایی قرار می‌گیری، نه می‌دونی که چه باید بکنی. کاش اقلاً می‌دونستی که برای چی زنده ای. کاش همین سنگی بودی که روش نشسته‌ای. نه سرمایه بهت اثر می‌کرد نه گرمایی. نه شاد می‌شدی نه غمگین. نه چیزی به دست می‌آوردی نه چیزی از دست می‌دادی.» (همان: ۴-۴۳)

حسرت: حسرت از دست دادن چیزهایی که به آن عادت کرده است:

«دیگر صدای تلق و تلوغ یکنواخت واگن‌ها را نمی‌شنید. از فرط تکرار، جزئی از حس ناکردنی-ها شده بود؛ از همان‌هایی که تنها وقتی به بودشان پی می‌بری که دیگر دیر شده که از دست داده-ای‌شان، که کاری ازت ساخته نیست... آن وقت انگار به یکباره چشم می‌گشایی و گویی خود را از جایی بلندتر از خود یعنی مسلط بر خود می‌نگری و چیزی یا چیزهایی می‌بینی که قبلاً نمی‌دید-ی؛ هر چند که بوده‌اند؛ ولی به چشم نمی‌آمده‌اند یا آن قدر که باید...» (همان: ۲۷)

بدون شک نادر وحدت روحی و شخصیتی خود را از دست داده است و تشتت حالات او، مخاطب را به سمت و سوهای متفاوت با گفتمان‌های متنوع سوق می‌دهد.

۴-۲-۲- زمان روان‌شناختی: یکی از توصیفات کلیدی در هر دو رمان، کندبودن حرکت زمان برای شخصیت داستانی، در شرایط سخت و طاقت‌فرساست که اصطلاحاً «زمان روان‌شناختی» گفته می‌شود. عکس این حالت، گذشت سریع زمان در شرایط دل‌پذیر و خوشایند است. «گذشت زمان تنها بیرون از موضوع خود به صورت فیزیکی و یکنواخت جریان ندارد؛ بلکه گذشت زمان در درون موضوع مورد نظر، با خوشی و یا ناخوشی لحظات موجود در آن، ریتمی متفاوت خواهد داشت.» (مکی، ۱۳۷۰: ۴۵)

اصطلاح «دیرش» در گفتمان روایت ژنت، همین معنا را دربردارد؛ یعنی «مدت زمان وقوع یک رخداد در جهان داستان و مدت زمانی که طول می‌کشد تا این رخداد روایت شود.» (برتس، ۱۳۸۳: ۸۸)

در «پل معلق» هنگام خداحافظی نادر با دوستش مهران که داخل قطار است، می‌نویسد:

«قطار عقب عقب می‌رفت که سرعت بگیرد و دیگر نور چراغش نه روی دامنه مقابل که بر صورت سرباز می‌تابید-که درست آمده بود وسط دو خط تا در آن ساعات نزدیک به صبح همچون محکوم به اعدامی باشد، ایستانیده شده در پای دیواری-که فکرمی‌کرد دنیا توهم و خیالی بیش نیست که در عرصه آن، دوستی یا فامیلی یا شوهر خواهری، می‌تواند در کنار پلی ویران، لحظه‌ای بر کسی ظاهر شود.» (پل معلق: ۹۰-۸۹) زمانی که به دستور گروه‌بان مسئول شلیک به موشک دشمن می‌شود، لحظاتی سخت بر او می‌گذرد: «و می‌دید یعنی درمی‌یافت یا تصویری کرد که هر لحظه، قرنی است و سپری نمی‌شود؛ مگر با دردی جانکاه و انتظاری کشنده،...» (همان: ۱۲۳)

مسلماً حالات روحی آزاردهنده نادر صدیف (شخصیت اصلی در «پل معلق») در شخصیت‌های دیگر رمان وجود ندارد و کندبودن حرکت زمان را نیز فقط او تجربه کرده است؛ ولی این فرد می‌تواند نماینده تمام افراد دیگر با حالات روحی مشابه خود، یعنی عدم آرامش، بی‌قراری، اضطراب، تردید نسبت به آینده باشد که در یک بافت موقعیتی در پیوند با عوامل بیرونی اعم از خانواده، جامعه، ایدئولوژی و... گفتمانی متفاوت با گفتمان‌های دیگر بیافریند. از این رو رویکرد روان‌شناختی رمان، زمینه ساز تکثرگفتمان است. در رمان «مردگان باغ سبز» نیز گزاره‌هایی نشان‌دهنده این زمان روان‌شناختی است: «در زندگی حتی لحظه‌هایی وجود دارد که با یک عمر برابری می‌کند. لحظه‌هایی به درازی یک قرن! و من با این دو چشم‌هام چه چیزها که ندیده‌ام!» (مردگان باغ سبز: ۲۸۴) «اما بازی هنوز هم تمام نشده بود و گویی قرار هم نبود که بشود و آن روز به درازی یک قرن به پایان برسد حالا حالاها.» (همان: ۲۳۶)

«و مرد فکر کرد هر چند که انتظار مرز هر ساعتش قرنی بود؛ اما حالا چیز بدتری رسیده بود که می‌شد گفت هر دقیقه‌اش قرنی است و با همین وضع بود که خودش را لابه‌لای علف‌های بلند و خشکی پنهان کرد که پایین‌تر از لکه برقی دیده می‌شد و چند قرنی گذشت.» (همان: ۹-۳۳۸)

۴-۳- نوع گزاره‌های رمان

دو ویژگی برجسته در گزاره‌های رمان که زمینه تکثرگفتمان را فراهم کرده است؛ پرسشی بودن و ابهام است. نوع گزاره‌های کاربردی نویسنده در کنش گفتاری او- که عمدتاً پرسشی هستند- با تکیه بر بافت موقعیتی، ظاهراً گفتمان تردید، انعطاف‌پذیری، نارضایتی و ابهام در شناخت حقیقت را نشان می‌دهد و در هر دو رمان این موضوع صدق می‌کند. ولی نویسنده به صورت آرام، پنهان و هنرمندانه، مخاطب را با ایدئولوژی و گفتمان مسلط بر ذهنیت خود همسو می‌کند، بدون آنکه آزادی اندیشه او را در داوری بر مبنای پیش‌فرض‌های خود سلب کند. ابهام در بعضی گزاره‌های پرسشی، زمینه داوری‌های متفاوت را برای مخاطبان فراهم می‌کند؛ مثلاً در گفتگوی نادر با دوستش مهران کنار پل:

«پل روکی زده‌ان؟ - تازگی‌ها! و دیگر نپرسید که منظورش کدام است. زدن یا زده شدن؟ یعنی چیزی که متوجه اولی می‌شد یا چیزی که متوجه دومی؟»

دو گزاره پرسشی آخر در این بند، خواننده را به ابهام‌وار بودن گزاره اول (پل روکی زده‌ان؟) نزدیک می‌کند و نتیجه تفسیر درست این دو گزاره با لحاظ پیوند بینامتنی با گزاره‌های قبل و بعد و بافت موقعیتی حداقل دو نوع گفتمان را به ذهن می‌رساند:

۱- ساختن پل آسودگی مهران برای رفتن به مرخصی، تقویت روحیه مبارزان

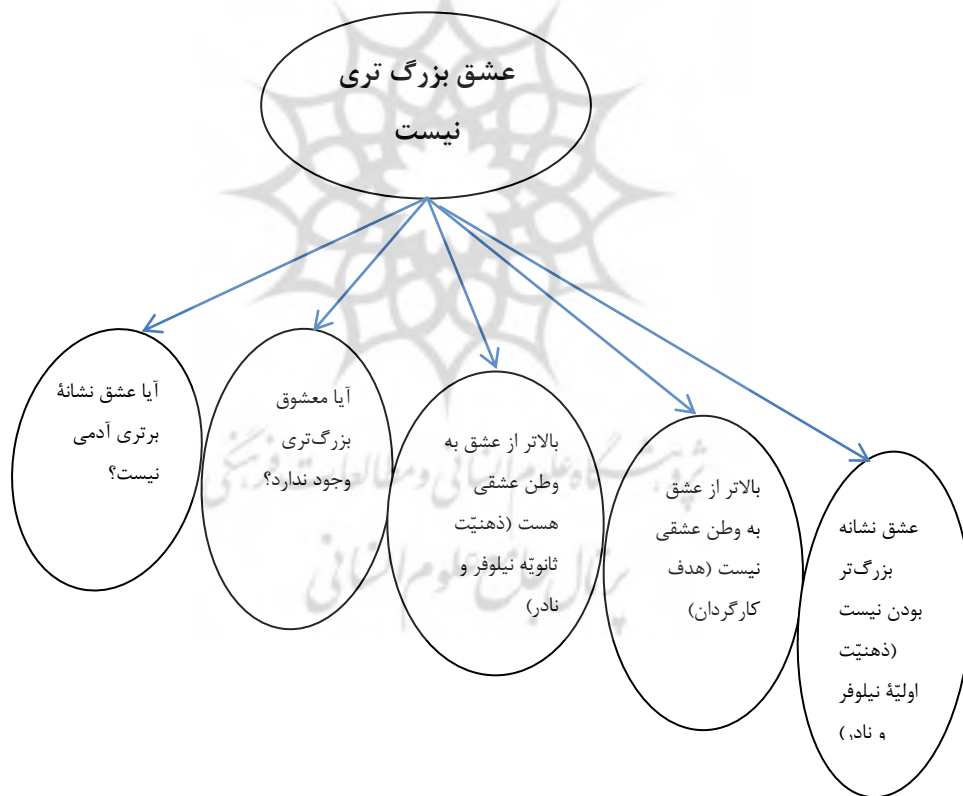
۲- تخریب پل آسفتگی نادر و تردید برای رفتن یا ماندن، تضعیف روحیه مبارزان

به هر صورت، ظاهر گزاره‌ها، ارزش کنش گفتاری نویسنده را برملا نمی‌کند؛ بلکه «مفسر باید بافت متنی کلام (جملات قبلی و بعدی و بعدی آن)، بافت بینامتنی، بافت موقعیتی و عناصر دانش

زمینه‌ای را نیز دخالت بدهد.» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۳۵)

نمونه دیگر؛ نادر با نیلوفر (خواهرش) برای خرید کتاب جلوی دانشگاه می‌روند؛ ولی عنوان ایهام گونه فیلم (روی تابلوی سینما) آنها را وادار به دیدن فیلم می‌کند و پس از آن متوجه مفاهیم دیگر آن عنوان می‌شوند. عنوان فیلم: «عشق بزرگ‌تری نیست!»

«نیلوفر گفت: «یعنی چه؟ منظورش چیه؟ گفتیم: «نمی‌دونم!» گفت: «شاید منظورش این باشد که عشق نشانه بزرگ‌تری نیست. گفتیم: «پس در این صورت باید هلالی باز کرد بین عشق و بزرگ‌تری.» گفت: «هلال نه، قلاب! بی سواد!» گفتیم: «می‌خوای بریم ببینیم منظورش چی بوده؟... رفتیم دیدن آن فیلم جنگی سیاه و سفید و فهمیدیم عشق را باید با کسره می‌خواندیم نه ویرگول. منظور طرف این بود که بزرگ‌تر از عشق به وطن، عشق دیگری نیست. (بایرامی، ۱۳۶۸: ۱۱۸) در همین دیالوگ کوتاه، تکثر گفتمان را می‌توان مشاهده کرد که گزاره ایهام گونه «عشق بزرگ‌تری نیست»، منشأ پیدایش آن است:



در بافت‌های موقعیتی متفاوت، می‌توان معانی متعددی را از همین گزاره کوتاه استنباط کرد و چنانچه به صورت پرسشی خوانده شود؛ معانی دیگری نیز پدیدمی‌آید؛ از جمله: «آیا معشوق بزرگ-

تری وجود ندارد؟»، «آیا عشق نشانه برتری آدمی نیست؟» و...

۴-۴- گفتگوهای افراد در قطار

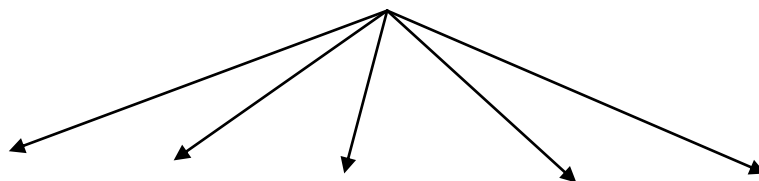
برجسته‌ترین بخش تکرر گفتمان را در گفتگوهای افراد (پل معلق: ۴۰-۲۸) - خصوصاً بین ستوان و پیرمردی که پدر شهید است^۵ می‌توان مشاهده کرد. نادر در قطار (که به سمت جنوب می‌رود) شنونده گفتگوهای متفاوت افرادی است که هر کدام نماینده یک گفتمان در ایران زمان دفاع مقدس هستند. گفتگوی سربازان که برای نبرد با دشمن به خط مقدم منتقل می‌شوند. گفتگوی پیرمردی که برای شناسایی راز کشته‌شدن پسرش با آنها همسفر شده است؛ زیرا شخصی ناشناس با نوشتن چندین نامه پیاپی به او تلقین می‌کند که پسرش به دست یک افسر خودی که او را جهت پیشروی به خط مقدم تهدید کرده، کشته شده است نه دشمن. پیرمرد شک دارد که پسرش واقعاً شهید در راه حق است یا تصادفی به دست خودی کشته شده است؟ ستوان به او می‌گوید که آن نامه‌ها کار ستون پنجم است:

«این چیزها چشمه‌های کوچک کارهای ستون پنجمه. ما تو جبهه هم تک‌وتوکی از این افراد داریم. بهشون می‌گیم کد مخصوصی. بعضی هاشون زیر نظرن. اما بیش‌تر شون همین جاها هستن. تو شهرها. کارشون هم تضعیف روحیه مردم، به هیشکی هم رحم نمی‌کنن. از من می‌شنوی نذار با این حرف‌ها آرامشتو به هم بریزن آب به آسیاب دشمن ریخته‌ای اگه خودتو ببازی. این حرف‌ها خیلی بچه‌گانه‌ست. نمی‌تونه واقعیت داشته باشه...» (بایرامی، ۱۳۶۸: ۳۷)

در همین مکالمه افزون بر ستون پنجم، گفتمان مصلحت‌اندیشان نیز از زبان پیرمرد بیان می‌شود: «... فکر می‌کنین اینهایی رو که الان از جلو گوله فرار می‌کنند و می‌خزند به گوشه‌ای امن، چه کار می‌کنن؟ محاکمه می‌کنن یا دهن کجی می‌کنن به همه اونهایی که احساس وظیفه کردن و رفتن و سینه هاشون سوراخ سوراخ شده؟ ما اما پیشمون نیستیم، چون بی‌اعتقاد نیستیم، زندگی هم اونقدرها که به نظر می‌رسد، ارزش نداره که آدم به خاطرش تن به خیلی چیزها بده...» (همان: ۲۸)

ضمن اینکه اعتراض تلخ پدر شهید نسبت به شرایط موجود و تفاوت آدم‌ها، همراه با باور و اندیشه استوار دفع بیگانگان، نگاه واقع‌گرایانه بایرامی در «پل معلق» را نسبت به جنگ نشان می‌دهد. شنونده بودن نادر در حالی اتفاق می‌افتد که ذهن او نیز صحنه درگیری و جدال خاطرات تلخ گذشته است. به عبارت دیگر او شاهد تکرر گفتمان درونی و بیرونی است.

تکرر گفتمان‌ها



ستون: نماینده گفتمان مسلط فعل در دفاع	پسر شهید پیرمرد: نماینده گفتمان مسلط فعال در دفاع مقدس به صورت داوطلب	نادر صدیف: نماینده گفتمان اجتماعی فعال به حسب وظیفه	ستون پنجم: گفتمان اهل نفاق، رد و بدل کننده اطلاعات بین خودی و بیگانه	مصلحت اندیشان: گفتمان دور از ماجراهای دفاع از سرزمین و خزیده در کنج عافیت
--	---	--	---	---

تردیدهای وسواس گونه مؤلف، دلالت بر پنهان کردن نیت خود از خواننده دارد و اینکه اصراری بر خوانش هم‌دلانه با او، آن گونه که در نظریه پدیدارشناسی هوسرل مطرح است، ندارد. بیان امور غیرقطعی و ابهام‌ها در رمان، خواننده را بر اساس «نظریه دریافت» وادار می‌کند که با آگاهی، فهم و تجربیات و پیش فرض‌های خود به «سفیدخوانی» یا پرکردن و محوکردن آن تردیدها و ابهام‌ها بپردازد. ضمن اینکه پی‌رفت‌های مبتنی بر ارزش‌های نهادینه شده، اجازه انعطاف‌پذیری و بلندپروازی بیش از حد برای تکثر معنایی را به خواننده نمی‌دهد. به عبارت دیگر افق انتظاراتی که متن برای خواننده‌های متفاوت در زمان‌های مختلف فراهم می‌کند، بر مبنای گفتمان‌های متعدد شکل می‌گیرد. از این رو متن رمان و خواننده، هر دو فعال هستند نه منفعل.

پی‌رفت‌های مبتنی بر ارزش‌های نهادینه شده، گفتمان ایدئولوژیک مسلط بر رمان را که نویسنده نیز ظریفانه مدافع آن است، آشکار می‌کنند. نمونه‌هایی از این پی‌رفت‌ها:

- «نیلوفر پرسید: «امروز جمعه‌ست؟» گفتم: «نه» گفت: پس چرا من این قدر دلگیرم؟ راستی چرا غروب‌های جمعه دل آدم می‌خواد بترکد؟» گفتم: «نمی‌دانم!» گفت: «مامان می‌گوید این ساعتی است که در آن امام زمان می‌گریه...» گفتم: «چرا؟» گفت: «به خاطر گناه دیگران، به خاطر گناه ما مردم!» (همان: ۲۱، ۱۲۰)

- «خواب گنجی بود یا دست کم نعمتی - شاید از آن نوع که نیلوفر می‌گفت- که می‌شد به تنهایی مالکش بشوی و ای کاش - فکر کرد اگر آرزویی مانده باشد، فقط همین می‌تواند باشد- می‌شد جاودانه‌اش کرد، طوری که تا آخر عمر طول بکشد و به یک باره بیدارت کنند و بگویند دیگر بس است، وقت رفتن رسیده و یا حتی- این نهایت لطف می‌توانست باشد- بیدارت هم نکنند و از خوابی به خوابی گذر کنی.» (همان: ۳۹)

گزاره‌های پایانی این پی رفت به آیه «اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاِنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي عَلَيْهَِا الْمَوْتُ وَيُرْسِلُ الْاُخْرَى اِلَىٰ اَجَلٍ مُّسَمًّى اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُوْنَ» (زمر/۴۲) اشاره می‌کند.

خدا جان‌ها را به هنگام مردنشان می‌گیرد و نیز جان کسانی را که در خواب خود نمرده‌اند. جان‌هایی را که حکم مرگ بر آنها رانده شده، نگه می‌دارد و دیگران را تا زمانی که معین است، باز می‌فرستد. در این، عبرت‌هاست برای آنهایی که می‌اندیشند.

- «... خاله زیور می‌گوید: «زندگی همه را خوار می‌کند؛ اما به نوبت ...» (همان: ۱۱۹)

به آیه «... و تلك الايام نداولها بين الناس و ليعلم الله الذين امنوا و يتخذ منكم شهداء...» (آل عمران/۱۴۰) و این روزگار است که هر دم آن را به مراد کسی می‌گردانیم، تا خدا کسانی را که ایمان آورده اند، بشناسد و از شما گواهان گیرد.

۵- تحلیل رمان «مردگان باغ سبز»

۵-۱- خلاصه رمان

یک رمان تاریخی با تکثر گفتمان است که با نظری به گذشته ایران، تصویری از جامعه امروز و آینده آن را نشان می‌دهد.

در تعریفی دیگر رمان تاریخی «شکلی از روایت داستانی است که تاریخ را بازسازی می‌کند و آن را به شیوه‌ای تخیلی بازمی‌آفریند. در این نوع داستانی هم اشخاص تاریخی و هم اشخاص داستانی حضور دارند.» (غلام، ۱۳۸۱: ۴۲) بایرامی در این رمان دقیقاً، واقعیت‌های مستند تاریخی را مبنای تخیل آزاد و هنرمندانه خود قرار می‌دهد و افزون بر ایجاد رضایت خاطر و لذت در مخاطب، او را به داوری خردمندانه نسبت به رویدادهای تاریخی، وادار می‌کند.

این رمان وقایع خود مختاری آذربایجان در زمان محمدرضا پهلوی و مبارزه بین قشون شاه و حزب توده بر سر مسأله آذربایجان و انتخابات دوره پانزدهم مجلس را روایت می‌کند. شخصیت اول رمان «بالاش» خبرنگاری است که ابتدا در بازار تبریز دوره گرد بوده و به دلیل استعداد شاعری، به کمک شاعری مشهور به رادیو راه پیدا می‌کند و در روزنامه هم به خبرنگاری مشغول می‌شود. وی خبرنگار گروه «فرقه» از آشوب‌گران دموکرات کردستان است که با توده‌ای‌ها برای استقلال بخشیدن به کردستان و آذربایجان همدست می‌شوند. به همین دلیل پس از پایان ماجرای آذربایجان، تحت تعقیب قرار می‌گیرد و به اصرار پدرش مجبور به فرار از ایران می‌شود. همسر او «مدینه» در آتش انفجار کشته می‌شود و او با فرزند دو ساله‌اش «بلوت» در حال فرار از مرز توسط کسی به نام «میرال» کشته می‌شود. قاتل او که پنج دختر داشته، فرزند او (بلوت) را به عنوان فرزند خوانده تحت سرپرستی خود قرار می‌دهد. ظاهراً زندگی بلوت تا قبل از تولد پسر میرال به نام «هدیش» با آرامش سپری می‌شود؛ ولی پس از آن مدام مورد آزار و اذیت میرال قرار می‌گیرد و همین موضوع سبب فرار او از خانه میرال، در جستجوی هویت اصلی خود می‌گردد. بلوت فرزند بالاش است و پدر بالاش در ارتش محمدرضا پهلوی مشغول به کار بوده است. در این رمان سه شخصیت نماینده سه نسل و سه دوره تاریخی از ایران هستند و گفتگوها و مجادله‌های بین بالاش و پدرش، دو گفتمان متفاوت از دو نسل را نشان می‌دهد که در عین حال بر مبنای عواطف انسانی

و رابطه پدر و فرزندی، خالی از هر نوع حمایت و استظهاری نیست. روایت نسل‌های متفاوت منجر به تغییر زاویه دید در فصل‌های رمان به صورت یک در میان شده است. در فصل اول زاویه دید سوم شخص مفرد و راوی، شخصیتی خارج از شخصت‌های داستان و مؤلف است که ناظر بر رویدادهاست. در فصل دوم زاویه دید اول شخص مفرد می‌شود. مکالمه‌ای بین شخصی دوره‌گرد و ناشناس (چرچی) و بلوت - که بر آن است تا ماجرای زندگی خود را به وضوح از زبان او بشنود- اتفاق می‌افتد. به همین ترتیب تا پایان رمان با تغییر شیوه روایت رویدادها از فصلی به فصل دیگر، نسل‌های متفاوت را به تصویر می‌کشد. (ر.ک یادداشت‌ها)

رمان ماهیت تاریخی دارد که آمیختگی واقعیت و تخیل را به زیبایی برجسته می‌کند. (ر.ک یادداشت‌ها) نویسنده، ایده اولیه رمان را از خاطره‌ای واقعی که مادر وی نقل می‌کند، گرفته است و بخشی از رویدادهای تاریخی که به آن اشاره خواهد شد، در ایران عصر پهلوی واقعاً اتفاق افتاده است و بخشی دیگر تخیل هنرمندان اوست که نمایش داده می‌شود. دو نفر از اشخاصی که نویسنده از آنها اسم می‌برد به نام «پیشه‌وری» و «غلام‌یحیی» در ماجرای آذربایجان با همین نام‌ها وجود داشته‌اند و مانند سایر شخصیت‌ها تخیلی نیستند.

نشانه‌های تکرر گفتمان در این رمان عبارتند از :

۵-۲- نوع گزاره‌های رمان

نسبیت‌گرایی برخلاف جزم‌اندیشی، بیشتر زمینه تکررگفتمان را فراهم می‌کند. شک و تردیده‌ها و اظهار نظرهای متفاوت راجع به رویدادها و اشخاص در گزاره‌های رمان، نوعی نسبیت‌گرایی را در متن رمان نشانی می‌دهد. مثلاً اظهار نظرهای متفاوت راجع به یافتن «بلوت» توسط «میران» و مرگ مبهم پدر او «بالاش»: «میران مرا نزدیک آت گولی پیدا کرده بود. کنار جنازه پدرم ... چطور می‌توانست کهنه باشد؟ ... خود میرآلی مگه آن جا نبود؟! بچه را بر نداشته بود بیاورد؟...» (بایرامی، ۱۳۸۹: ۹۱ ° ۸۹)

نمونه دیگر؛ افکار احتمالی «بالاش» که همراه بچه‌اش می‌خواهد از مرز عبور کند و منتظر جواب مرزدار است: «مرزدار زنگ می‌زند. مرزدار زنگ نمی‌زنه و دروغ گفته است. پیشه‌وری را پیدا می‌کند. نمی‌تواند پیشه‌وری را پیدا کند ...» (همان : ۷-۲۲۶) این نوع گزاره‌ها در بافت موقعیتی و تاریخی فراتر از متن رمان، گفتمان‌های متعددی را مبتنی بر ایدئولوژی‌های آشکار و پنهان نشان می‌دهد.

گاهی نوع گزاره‌ها به ظاهر چند وجهی هستند و گفتمان‌های متفاوت را به ذهن متبادر می‌کنند. مثلاً در محل زندگی بلوت، بعضی زنده‌ها با اتکا به هویت مردگان زندگی می‌کنند و برعکس: «بعضی زنده‌ها شناسنامه مرده‌ها را برداشته بودند برای خودشان. بعضی زنده‌ها شناسنامه نداشتند هنوز. بعضی مرده‌ها شناسنامه داشتند هنوز. اصلاً معلوم نبود کی مرده است کی زنده؟ همه چیز قرو قاتی بود... شماها چرا شناسنامه مردگان را باطل نمی‌کنید؟ فرق زنده و مرده را نمی-

فهمید؟ چرا دست از سرمردگان بر نمی‌دارید؟» (بایرامی، ۱۳۸۹: ۵-۹۴)

موضوع اصلی رمان، جستجوی هویت است. این پی‌رفت ماجرای سه شخصیت رمان را برجسته می‌کند: میران، بلوت، بلاش. میران، بلوت فرزند بلاش را که شناسنامه اوست، تصاحب کرده است. بلوت در جستجوی هویت از دست رفته‌اش است و بلاش پدر بلوت با وجودی که سال‌های قبل کشته شده، ولی هنوز در افواه عام و خاص مطرح است. گفتمان‌های متفاوتی را که می‌توان از این گزاره‌ها دریافت کرد، بدین گونه است:

- زندگی زنده‌ها با شناسنامه («میران» شخصیت نمادین این گروه) = گفتمان جامعه فاقد هویت یا متکی به افتخارات از دست‌رفته گذشتگان
- زنده‌های فاقد شناسنامه («بلوت» شخصیت نمادین این گروه) = گفتمان جامعه در جستجوی هویت
- مرده‌های دارای شناسنامه («بلاش» شخصیت نمادین این گروه) = گفتمان جامعه دارای افراد جاودانه

۵-۳- تقابل اندیشه‌ها

جدال‌های لفظی و تنش‌های رفتاری بین شخصیت‌های رمان، تقابل اندیشه‌ها را نشان می‌دهد. از جمله تقابل بین بلوت و میران، بلاش و پدرش، حکومت وقت و کمونیست‌ها، مسلمانان و حزب توده و... از این میان، تقابل اندیشه بلاش و پدرش که در نهایت، مهر و عطوفت پدری بر آن غالب می‌شود، جذابیت بیشتری دارد.

بلاش خبرنگار، عضو حزب دموکرات و مدافع آنهاست، برخلاف پدرش که افسر وفادار ارتش پهلوی است. همواره بین این دو نفر جدال‌های لفظی برخاسته از تقابل دو اندیشه یا دو گفتمان متفاوت، اتفاق می‌افتد. سرانجام به توصیه مادر و به دلیل اوضاع آشفته مملکت، تصمیم می‌گیرد به آن سوی مرز فرار کند، ولی پیش از آن در خانه پدری، گفتگویی طولانی با وی دارد. وی متوجه تغییر شغل پدر از استانداری به زندان بانی می‌شود و تصور می‌کند که نارضایتی پدر از تغییر شغل و مشاهده کشتن بیگناهان در زندان، او را متمایل به گروه فرقه کرده است که دارد اسباب فرار او را مهیا می‌کند و می‌پرسد: «چه طور به این نتیجه رسیدی بابا؟ چرا می‌خواهی این کار را بکنی؟ چی به هم زده این ترازو را؟ ایمانت به ما زیاد شده یا به آنها کم؟» (همان: ۲۷۰)

پدر پوزخندی زد. مدتی همان طور بلاش را نگاه کرد و بعد گفت:

«من چه ایمانی می‌توانم به آدم‌های بی‌ایمان داشته باشم؟» بلاش سعی کرد لبخند بزند. بی‌ایمان؟! ولی خودت الآن گفتی که فریدون ابراهیمی چه طور کشته شد! خودت الآن گفتی که نوزده افسر با چه آرامشی سرود خوانان و شوخی کنان و متلک گوینان به استقبال مرگ رفتند، حتی وقتی که می‌دانستند زجرکش خواهند شد! این‌ها ایمان نیست به نظر تو؟ گفت: «چرا اما گول خورده بودند بی‌چاره‌ها! از روی سادگی و صداقت! نمی‌دانستند که نمی‌دانند! والا چه طور می‌شود

به چیزی ایمان داشت که صاحبش به آن ایمان ندارد؟» (همان: ۲۷۱)

در اینجا تقابل اندیشه دو طیف از آدم‌ها را نشان می‌دهد که گروهی منافقانه عده‌ای را به دم تیغ می‌فرستند و خود میدان را خالی می‌کنند و گروهی که علی‌وار هرگز پشت به دشمن نمی‌کنند و به آنچه که می‌گویند؛ ایمان دارند. در ادامه می‌نویسد:

«بالاش با تعجب پرسید: «یعنی چه؟! از کدام صاحب حرف می‌زنی؟» پدر گفت: «معلوم است! از صاحب شما، نه آن صاحبی که ما بهش معتقدیم! چرا پیشه‌وری و غلام یحیی در رفتند؟ مگه صاحب این حرکت نبودند؟ چه طور توانستند همه را بدهند دم تیغ و جان خودشان را بردارند و فرار کنند؟! تو به این می‌گویی ایمان؟! ولی من نمی‌گویم. چون وقتی به ایمان فکر می‌کنم، مردی از اجداد صاحب یادم می‌آید که همیشه جلو سپاهیان می‌جنگید و زرهش پشت نداشت، چون پشت نمی‌کرد به دشمن هیچ وقت و هیچ جا» (همان: ۲۷۲)

اوج رمان و جذاب‌ترین بخش آن، همین جدال لفظی و گفتگوی دردمندانه پدر بالاش با اوست. نویسنده هنرمندانه گفتمان ایدئولوژیکی غالب بر رمان را در متن این جدال به زیبایی آشکار می‌کند. تقابل دو اندیشه؛ (پدر و پسر) از تقابل دو گفتمان اهل ایمان و صداقت و اهل نفاق پرده برمی‌دارد. ضمن اینکه شخصیت فرعی دیگری به نام «عمران» نماینده گفتمان آدم‌های بی تفاوت است که به این مجموعه اضافه می‌شود:

«در این مدت معطلی، یکی دوبار بیش تر ندیده بود عمران را و یکی همان باری بود که کمی حرف زده بودند. آدم عجیبی بود. وقتی فهمیده بود که مرز را بسته‌اند، نه تعجب کرده بود و نه ناراحتی نشان داده بود و نه چیزی گفته بود. آن قدر ساکت بود که به نظر می‌آمد اگر قرار بود اعدامش کنند و نمی‌توانست فرار کند؛ باز هم چیزی نداشت برای گفتن...» (همان: ۲۲۵)

۵-۴- گفتمان ایدئولوژیکی غالب

پیوندهایی که متن این رمان با بافت موقعیتی بیرون از خود دارد و جنبه‌های ایدئولوژیکی قوی آن، نگارنده را برآن داشت که تا حدودی به تحلیل گفتمان انتقادی بپردازد. بر همین مبنا با تجزیه و تحلیل متن، می‌توان روابط قدرت نهفته و گفتمان ایدئولوژیکی غالب را آشکار کرد. در مقدمه اشاره شد که در این جستار گوشه چشمی به اندیشه فوکو در این زمینه خواهیم داشت؛ زیرا در باور او بافت تاریخی، روابط قدرت، جهان‌بینی و ایدئولوژی، کلام و متن را شکل می‌دهند. با این تفاوت که منظور فوکو از ایدئولوژی، هر نظام فکری و گفتمان مسلط منهای اندیشه‌های متافیزیکی و تجربه قدسی است؛ در حالیکه بایرامی در هر دو رمان ضمن پرداختن به تقابل دو ایدئولوژی کمونیستی و الهی، معناگرایی و غایت متافیزیکی ایدئولوژی الهی را اثبات می‌کند. گفتمان ایدئولوژیکی غالب در رمان «اسلام وطنی» است؛ ولی به صورت کمرنگ هرازگاهی به صورت‌های مختلف نمود پیدا می‌کند:

- اشاره به خیانت کمونیست‌ها: پدر بالاش با عصبانیت می‌گوید:

«درسته من کسی نیستم که نان بخورم و نمک‌دان بشکنم. نوکر دولت مرکزی هستم؛ نه این چیزی که محلی است، ولی شما اسمش را گذاشته‌اید ملی! آخه کجای این دولت ملی‌ست؟ حتی قزوین را حاضر نشد بپذیرد. گفت شما جزء آذربایجان نیستید! انگار نه انگار که آن‌ها هم ترکی حرف می‌زنند. آن وقت شما بهش می‌گویید ملی!... گیریم که دولت قوام و پهلوی چیزی نباشد جز کثافت، اما ما مسلمانیم. بمیریم بهترست تا این که گوش به فرمان کمونیست‌های از خدا بی‌خبر باشیم...» (همان: ۲۰۴)

- انتقاد از آنها که صداها را ماندگار می‌دانند:

«مردی در دفتر روزنامه اش راه می‌رفت و می‌گفت: «مگر نمی‌دانی فقط صداست که می‌ماند، حتی بعد از این که ما از بین رفته باشیم» و شاید اگر کمونیست نبود، می‌گفت: «مگر نمی‌دانی که فقط خداست که می‌ماند، حتی بعد از این که ما از بین رفته باشیم» و کمونیست کسی بود که می‌گفت: «خدا نیست» و ابله‌تر از این پیدا نمی‌شد.» (همان: ۳۷۷)

- اشاره غیر مستقیم به بعضی ماجراهای کربلا: زمانی که مردم پشت مرز گیر کرده‌اند و بالاش برای عبور آنها به مرزدار التماس می‌کند:

«من گوینده رادیوی فرقه هستم، یعنی بودم. روزنامه‌نگاری هم می‌کردم. همه صدای مرا می‌شناسد. مرزدار تو فکر بود و نگاهش می‌کرد و انگار نمی‌توانست تصمیم بگیرد. چیزی نمانده بود که بالاش به التماس بیفتد. چیزی نمانده بود که بچه‌اش را سر دست بگیرد و بگوید: «ببین! من یک کودک خردسال با خودم دارم، اقلأً به او رحم کنید! نمی‌بینید که دو سال بیش‌تر ندارد؟...» (همان: ۲۲۳)

- اشاره به شجاعت حضرت علی (ع) در رویارویی با دشمن:

«... وقتی به ایمان فکر می‌کنم، مردی از اجداد صاحب یادم می‌آید که همیشه جلو سپاهیان می‌جنگید و زرهش پشت نداشت، چون پشت نمی‌کرد به دشمن. هیچ وقت و هیچ جا» (همان: ۲۷۱)

- جستجوی حقیقت:

«غصه نخورید! شما قربانی چیزی شدید که ارزشش را داشت و آن نبود جز حقیقت. ما دنبال حقیقت بودیم و این جان فشانی‌ها همه برای آن بود. برای حقیقتی که شایسته است که به خاطرش رنج‌ها بکشی، به خصوص که از طبقه پرولتاریا و رنجبران هم بوده باشی...» (همان: ۲۳۸)

یکی از جنبه‌های بومی‌سازی اندیشه فوکو توسط بایرامی، مربوط به تفسیر حقیقت است. پیش از این اشاره شد؛ در اندیشه فوکو قدرتی که پشتوانه گفتمان است، بر حقیقت هم برتری و استعلا می‌جوید و حتی تفسیرکننده حقیقت است؛ ولی در نظر بایرامی حقیقت بر قدرت برتری دارد. به همین جهت در ادامه همان گزاره‌ها می‌نویسد: «و در این لحظه حقیقت چه بود؟ کجا می‌بایست جست آن را؟ در آن سوی مرزها؟ در کشور شوراها؟ نزد دوستان و حامیان گرامی؟» (همان: ۲۳۸)

استفهام‌ها انکاری هستند؛ به عبارت دیگر قدرت تفسیرکننده و تعیین‌کننده جایگاه حقیقت نیست؛ بلکه حقیقت تفسیرکننده و تعیین‌کننده جایگاه قدرت هست و باید باشد. و گاهی باید برای نجات حقیقت از مصالح خود گذشت:

«و هرچه فکر کرد دید آن، چیزی نیست جز مردی که به زودی بردار می‌شد به گناهی ناکرده و بعد از تحمل شکنجه‌های فراوان و هم چون مسگری در شوشتری و فکر کرد دیگر هیچ چیز ارزش ندارد، مگر تلاش برای نجات همان که به نظر می‌آمد، تنها چیزی است که باقی‌مانده، اگر که بشود... و این کاری است که هر چند سخت به نظر می‌رسید، اما می‌شود از عهده‌اش برآمد حتماً. که گفته‌اند بار را باربر می‌برد و درد را دردمند. می‌رفت و شهادت می‌داد و حقیقت را می‌رهاند. بعد از آن هم مهم نبود که چه اتفاقی بیفتد براش.» (همان: ۹-۲۳۸)

افزون بر همه این اشاره‌ها، باورهای دینی خود «بالاش» با وجود تلاش برای حزب فرقه (که افکاری شبیه به کمونیست‌ها دارند)، شگفت‌انگیز است. باورهای محکمی که در عبور از گردنه‌های سخت او را یاری می‌کنند:

«چشم دوخت به آسمان چیزی آن بالا، روشنی می‌زد و به نظرش می‌رسید که ماه درآمده، هرچند که کولاک نمی‌گذارد درست و حسابی دیده بشود، ولی بود. مطمئن بود که بود و او داد می‌زد: «خدایا!... خدایا کمکم کن!... نگذار این جا بمیرم! نگذار...» و همین طور که فریاد می‌کشید به خیالش می‌آمد که چیزی دارد در پاها راه می‌افتد و آن‌ها را به حرکت درمی‌آورد و جان می‌دهد. و فکر کرد شاید تأثیر دادزدن است و شاید هم داشتند از کوه سرازیر می‌شدند و نمی‌دانست ... بعدها ... - یعنی در تمام طول روز دیگر - بالاش هر چه فکر کرد، سر در نیآورد که چه طوری از کوه گذشته آن هم از راه تابستانی!...» (همان: ۳۷۳)

در پایان رمان، روح سرگردانی که چند جا با او هم صحبت بوده است به او می‌گوید: «همیشه از راه‌های اصلی برو! تو راه‌های فرعی هیچ معلوم نیست که چه اتفاقی می‌افتد، حتی از سرنوشت آدم خبردار نمی‌شوند.» (همان: ۴-۳۸۳)

شاید نویسنده با این گزاره به مخاطب، واهی بودن همه تلاش‌های دموکرات‌ها، کمونیست‌ها، فدایی‌ها و فرقه‌ای‌ها را به دلیل فاصله گرفتن از راه اصلی و سستی اندیشه و اعتقاد، القاء می‌کند و فرجام رمان، گفتمان ایدئولوژیکی غالب را بیشتر آشکار می‌کند. بایرامی در هر دو رمان به صورت ضمنی گفتمانی که حاوی ایدئولوژی روشن و حقیقت‌نگر است، به ذهن خواننده متبادر می‌کند. نگرش او به ایدئولوژی نگرش منفی از ایدئولوژی در عصر مدرن منهای دین نیست؛ بلکه همان نظام فکری و اعتقادی مبتنی بر تجربه امر قدسی است.

نویسندگانی چون مطهری و شریعتی، ایدئولوژی را مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها و ارزش‌های گفتاری و رفتاری بر مبنای نوع جهان بینی تعریف کرده‌اند. در واقع ایدئولوژی به زعم ایشان، بخشی از دین است که کنش‌های رفتاری، گفتاری و اندیشگی معتقدان را تعریف می‌کند. در حالی-

که در تفکر غرب، این واژه بیشتر به نظام‌های فکری مثل کمونیسم، مارکسیسم، فمینیسم، سکولاریسم و... اطلاق می‌شود که خالی از هر نوع روی کرد دینی است. به هر روی هیچ گفتمان اجتماعی سیاسی، فارغ از یک نظام اعتقادی و ارزشی استوار، تداوم نخواهد داشت و تمام ادیان الهی نیز به یک اعتبار می‌توانند، افزون بر تجربه امر قدسی، گفتمانی ایدئولوژیک نیز داشته باشند.

۶- نتیجه

محمد رضا بایرامی از نویسندگان موفق معاصر، به نوشتن دو رمان «پل معلق» و «مردگان باغ سبز» با روی کرد تحلیل گفتمان انتقادی می‌پردازد. با وجودی این که «پل معلق» جنبه روان-شناختی و «مردگان باغ سبز» جنبه تاریخی و جامعه‌شناختی قوی‌تری دارند؛ ولی هر دو رمان تکرر گفتمان را در گذشته و دوره معاصر بین نسل‌های متفاوت نشان می‌دهند. هنر نویسندگی او به گونه‌ای است که نه تنها متن این دو رمان؛ بلکه خوانش‌های متفاوت از آن دو بر اساس نظریه «دریافت» و «سفیدخوانی» متن، منشأ تکرر گفتمان خواهد شد. افزون بر آن در تحلیل گفتمان انتقادی این دو رمان، گفتمان با قدرت و ایدئولوژی نسبت پیدا می‌کند؛ ولی نه قدرتی که طبق مشرب فوکو بر حقیقت هم برتری و استعلا بجوید و تفسیرکننده آن باشد. در روی کرد روان-شناختی رمان «پل معلق»، زمان روان‌شناختی، نوع گزاره‌های رمان در حوزه زبانی و گفتگوی افراد در قطار، برجسته‌ترین نشانه‌های تکرر گفتمان هستند. در «مردگان باغ سبز»، نوع گزاره‌های رمان، آمیختگی واقعیت و تخیل و تقابل اندیشه‌ها، زمینه این تکرر گفتمان را فراهم می‌کنند. همچنین در رمان دوم بایرامی به نشانه‌هایی از گفتمان ایدئولوژیک غالب-اسلام وطنی- اشاره می‌کند که جستجوی هویت و حقیقت مهم‌ترین آنهاست. جستجوی هویت و حقیقت به همراه ساز و کارهای پیچیده رمان، ارزش و هنر نویسندگی او را در این رمان بیش از رمان اول آشکار می‌کند؛ ولی نگرش او به ایدئولوژی در هر دو رمان، نظام فکری و اعتقادی مبتنی بر تجربه امر قدسی است.

۷- یادداشت‌ها:

۱-ص ۵، «تبارشناسی درست در مقابل روش تاریخی سنتی قرار دارد؛ هدف آن ضبط و ثبت خصلت یکتا و بی‌نظیر وقایع، خارج از هرگونه یکدستی و یکنواختی است. از دیدگاه تبارشناس هیچ گونه ماهیات ثابت، قوانین بنیادین و یا غایات متافیزیکی در کار نیست. تبارشناس در پی یافتن گسست‌ها در حوزه‌هایی است که دیگران در آنها چیزی جز روند تکامل مستمر نیافته‌اند. در جایی که دیگران پیشرفت و ترقی و جدیت می‌یابند، چیزی جز تکرار و بازیجه نمی‌یابد...» (دریفوس و رابینو، ۱۳۹۲: ۱۷۵) فوکو تبارشناسی را مکمل دیرینه‌شناسی می‌داند؛ زیرا در یک سو چیزی داریم که طبق تعریف، بی‌معنی است؛ ولی در عین حال دیرینه‌شناس آن را کاملاً جدی می‌گیرد. در سوی دیگر چیزی داریم که معنا دارد و جدی؛ ولیکن تبارشناس به آن سهل‌گیرانه می‌نگرد... در طرف تبارشناسانه وی نشان می‌دهد که ظواهر بنیادی ندارند و متافیزیک به پایان رسیده است. (همان: ۲۰۴)

۲- ص ۱۳، واژه «چرچی» در زبان ترکی به معنای فروشنده دوره گرد است و نویسنده به دلیل ناشناس بودن، نام دیگری برای وی برگزیده است.

۳- ص ۱۳، نویسنده در مورد انگیزه نوشتن این رمان و خاستگاه آن می نویسد:

«در واقع ایده اولیه «مردگان باغ سبز» اولین بار به یک خاطره خیلی دور برمی گردد. خاطره ای که مادرم شاهد آن بوده است و در سالهای گذشته مرتب برای ما نقل می کرد و آن خاطره هم به زمانی برمی گردد که حزب دموکرات آذربایجان وقتی شکست می خورد و به هزیمت می رسد و در حال عقب نشینی به سمت مرزهای شوری هستند که دو نفر از اینها گذرشان به روستای ما به نام لاتران در پای کوه سبلان می افتد و یکی از اینها برای تهیه آب و غذا به سمت روستا می آید، در آن شرایط بلوایی در فضا حاکم است که یکی از آنها به همان شکلی که در کتاب ذکر شده است، کشته می شود و کشته هم بعدها ذکر می شود که لباس سوراخ کشته شده را که جای گلوله روی آن بود، می پوشید و پز می داد که من یک فرقه ای را کشتم. به هر حال این خاطره در ذهن من بود و سالیان سال با آن زندگی می کردم و می توان گفت که شروع قضیه این بوده. ضمن اینکه در یک سیر کاملی از تاریخ آن دوره من با اسناد و مدارک و شاهدان زنده قرار گرفتم، چون حادثه به گونه ای است که هنوز کاملاً به فراموشی سپرده نشده و در اذعان شفاهی مردم منطقه نقل می شود و بخش عمده کار من چون داستان نویس هستم، تخیل بود، از درهم آمیختن آن مدارک و اسناد و تخیل این داستان شکل گرفت. (بایرامی، ۱۳۸۹: سایت تبیان)

۸- منابع

الف: کتاب‌ها

- قرآن کریم.
 - آقاگل‌زاده، فردوس، (۱۳۹۰)، تحلیل گفتمان انتقادی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
 - ایگلتون، تری، (۱۳۶۸)، پیش درآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
 - بایرامی، محمدرضا، (۱۳۶۸)، پل معلق، چاپ هشتم، تهران: نشر افق.
 - _____ (۱۳۸۹)، مردگان باغ سبز، چاپ اول، تهران: انتشارات سوره مهر.
 - برتنس، یوهانس ویلم، (۱۳۸۳)، مبانی نظریه ادبی، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: ماهی.
 - دریفوس، هیوبرت و رابینو پل، (۱۳۹۲)، میشل فوکو فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، چاپ نهم، تهران: نشر نی.
 - غلام، محمد، (۱۳۸۱)، رمان تاریخی، چاپ اول، تهران: نشر چشمه.
 - فرکلاف، نورمن، (۱۳۷۹)، تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران، چاپ اول، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
 - فتوحی، محمود، (۱۳۹۱)، سبک‌شناسی، چاپ اول، تهران: نشر سخن.
 - مقدادی، بهرام، (۱۳۸۷)، فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی، تهران: فکر روز.
 - مکی، ابراهیم، (۱۳۷۰)، مقدمه‌ای بر فیلمنامه‌نویسی و کالبدشکافی یک فیلمنامه، چاپ دوم، تهران: انتشارات سروش.
 - Richards jack et. al , (۱۹۸۵), Dictionary of Applied linguistics, Essex longman
- ب: مقالات
- بایرامی، محمد رضا، (۱۳۸۹)، «کدام حضرات حضرت؟»، ماهنامه جهان کتاب، سال پانزدهم، شماره ۷-۵ (پیاپی ۲۵۷)
 - _____ (۱۳۸۹)، مردگان باغ سبز چه ماجرای دارد؟ به کوشش زهره سمیعی، www.tebyan.net
 - تاجیک، محمدرضا، (۱۳۷۹)، مقاله «بینامتن‌ها و بیناتمدن‌ها»، آفتاب یزد، شماره ۱۸۹
 - حق شنو، فرخنده، (۱۳۹۱)، «تردید، تقصیر، عدم اختیار، نقد رمان پل معلق»، کتاب ماه ادبیات، شماره ۱۷۶، خرداد، ص ۱۰۶